

فیلسوف و گرگ

درس‌هایی از حیات وحش درباره‌ی

عشق، مرگ و خوشبختی

مارک رولندز

ترجمه‌ی شهاب‌الدین عباسی



نشر خزه

فهرست

- پیشگفتار ۷۰
- قدردانی ۹
- قصای نار حنگل ۱۱
- برادر گرگ ۲۳
- نامتمدن ۴۳
- دیو و دلبر ۶۳
- فریکار ۸۱
- در پی حوشحتی و حرگوش‌ها ۹۳
- فصلی در دورح ۱۰۱
- تیررمان ۱۰۳
- دین گرگ‌ها ۱۱۵
- برحی بطرها دربارهی فیلسوف و گرگ ۱۳۳

فضای ناز جنگل

این کتاب درباره‌ی گرگی به نام برین است او بیش از یک دهه - طی اکثر سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ و بخشی از دهه‌ی ۲۰۰۰ - با من زندگی کرد او در نتیجه‌ی زندگی مشترک با یک اهل فکر سرگردان و بی‌قرار، گرگی دائم‌السفر شد و در ایالات متحده، ایرلند، انگلستان و بالاخره فراسه زندگی کرد او تا اندازه‌ی زیادی ناحواسته، بیشتر از هر گرگ دیگری آموزش دانشگاهی آراد دید و همان طور که خواهید دید، چون تنها گذاشتن او در خانه نتایج وحیمی برای حانه و اسباب و اثاثیه‌ام داشت، محور بودم او را با خودم به سر کارم برم و از آنجا که من استاد فلسفه هستم، ناید او را با خودم به کلاس‌ها درس می‌بردم او هم وقتی درباره‌ی فلسفه و فیلسوفان حرف می‌زد، در گوشه‌ای از کلاس دراز می‌کشید و - خیلی شبیه دانشجویانم - چرت می‌زد گاهی که کلاس خیلی حسته‌کننده می‌شد، می‌نشست و روره می‌کشید؛ عادت‌ی که او را برای دانشجویان که احتمالاً دلشان می‌خواست می‌توانستند همان کار را نکند، محبوب می‌کرد این کتاب درباره‌ی معنی انسان بودن هم هست؛ انسان به به عنوان موحودی ریستی، بلکه آفریده‌ای که می‌تواند کارهایی نکند که موحودات دیگر نمی‌توانند در داستان‌هایی که درباره‌ی خودمان می‌گوییم، یگانگی و محصر به فرد بودن ما یک ترجیح‌بد مشترک است و همه‌ها تکرار می‌شود.

طبق نظر بعضی‌ها، این یگانگی، در توانایی ما در آفریدن تمدن و به این ترتیب حفاظت از خودمان در برابر طبیعت بهفته است، طبیعتی که دست و دهانش به حوس آغشته است عده‌ای دیگر به این واقعیت اشاره می‌کند که ما یگانه موحودی هستیم که می‌تواند تفاوت بین حیر و شر را بفهمد، و سابر این تنها موحودی هستیم که توانایی دارد خوب یا بد باشد بعضی‌ها می‌گویند ما به این علت محصر به فرد هستیم که عقل داریم؛

ما در جهان پر از جانوران بی‌حرد، حیواناتی حردمند هستیم عده‌ای دیگر فکر می‌کند که استفاده از زبان است که به طور قطع ما را از حیوانات گنگ و زبان‌سته جدا می‌کند بعضی‌ها هم می‌گویند ما یگانه‌ایم چون فقط ما صاحب اراده‌ی آزاد یا اختیار هستیم و اهل عمل‌ایم بعضی‌ها عقیده دارند محصر به فرد بودن ما در این است که فقط ما قادریم عشق بورزیم بعضی‌ها می‌گویند تنها ما این توانایی را داریم که ماهیت و مسألی خوشحالی حقیقی را بفهمیم عده‌ای دیگر فکر می‌کند ما محصر به فردیم، چون فقط ما می‌توانیم بفهمیم که روری خواهیم مُرد.

من به هیچ یک از این داستان‌ها از این حیث که تبیین و توضیحی باشند از شکاف عمیق و مهم میان خودمان و موجودات دیگر، معتقد نیستم بعضی از کارهایی را که فکر می‌کنیم می‌توانیم انجام بدهیم، نمی‌توانیم انجام بدهیم اما در مورد بقیه‌ی چیزها، حُب، این بیشتر تفاوتی از حیث درجه است تا نوع یا کیفیت یگانگی ما در این چیزها نیست، بلکه در این است که ما این داستان‌ها را می‌گوییم - و مهم‌تر اینکه ما عملاً می‌توانیم به خود بقولاییم که آن‌ها را ساور کنیم من اگر می‌خواستم در یک حمله انسان‌ها را تعریف کنم، این می‌شد انسان‌ها حیواناتی هستند که داستان‌هایی را که درباره‌ی خودشان می‌گویند، ساور می‌کنند. انسان‌ها حیواناتی رودباور هستند.

در این زمانه‌های تاریک، لارم نیست تا تأکید گفت که داستان‌هایی که درباره‌ی خودمان می‌گوییم می‌تواند بزرگترین مشا اختلاف و حدایی میان یک انسان و انسان دیگر باشد از رودباوری تا دشمنی اغلب یک قدم بیشتر فاصله نیست اما دهن من درگیر داستان‌هایی است که ما را به از یکدیگر بلکه از حیوانات دیگر متمایز می‌کند داستان‌هایی که درباره‌ی معنی و مفهوم انسان بودن ما می‌گوییم هر داستان چیری دارد که می‌توانیم آن را وجه تاریک بحوائیم هر داستان، سایه‌ای دارد آن سایه را باید در پشت آنچه داستان می‌گویند، یافت در اینجاست که آنچه را که داستان نشان می‌دهد، پیدا می‌کنید و داستان‌ها احتمالاً دست‌کم از دو حیث، تاریکی دارند اولاً آنچه یک داستان می‌گوید، اغلب جلوه‌ای عمیقاً بدقواره و حتی اضطراب‌آور از طبیعت انسان است دوم اینکه، آنچه داستان نشان می‌دهد غالباً دیدش دشوار است این دو معنی،

بی‌ارتباط با هم بیستند ما انسان‌ها برای نادیده گرفتن حسه‌هایی از وجودمان که در نظرمان ناحوشاید است، استعداد عجیبی داریم و این واقعیت به داستان‌هایی که خودمان برای خودمان می‌گوییم، گسترش پیدا کرده است

الته، اگر انتحالی نامصفا به صورت نگیرد، گرگ نماینده‌ی وجه تاریک بشر است این از بسیاری جهات - حداقل از جهت ریشه‌شناسی واژه‌ها - مصحح است کلمه‌ی یونانی برای گرگ، *lukos* است که به معادل یونانی بوز یعنی *leukos* بسیار نزدیک است این دو کلمه غالباً همراه هم‌اند شاید این قرابت صرفاً نتیجه‌ی اشتباهات در ترجمه باشد، یا به این خاطر که بین این دو کلمه پیوند ریشه‌شناختی عمیق‌تری وجود دارد اما به هر دلیل، آپولون، هم حدای خورشید شمرده می‌شد و هم حدای گرگ‌ها و در این کتاب، پیوند بین گرگ و بوز است که مهم است به گرگ در هیئت فصایی سار در یک جنگل فکر کنید

در اعماق جنگل، هوا ممکن است آنقدر تاریک باشد که نتوان درختی را دید فصای سار حایی است که این امکان را فراهم می‌کند که آنچه پنهان است از پوشیدگی دربیاید و آشکار شود. من سعی خواهم کرد نشان بدهم که گرگ، فصای سار در روح انسان است گرگ آنچه را که در داستان‌هایی که درباره‌ی خودمان می‌گوییم پنهان است، از پوشیدگی درمی‌آورد - آنچه آن داستان‌ها نشان می‌دهند اما نمی‌گویند

ما در سایه‌ی گرگ ایستاده‌ایم چیزی می‌تواند به دو نحو سایه بیدارد یا مسدود کردن بوز یا نا‌مسع بوز بودی که چیزهایی دیگر آن را مسدود می‌کند ما از سایه‌هایی که یک انسان یا آتش می‌اندازد، حرف می‌زنیم. منظور من از سایه‌ی گرگ سایه‌ای نیست که خود گرگ انداخته است، بلکه سایه‌هایی است که از بوز گرگ بر ما افتاده است و حیره شدن به پس پشت خودمان و نظر کردن به پشت سایه‌ها دقیقاً همان چیزی است که نمی‌خواهیم درباره‌ی خودمان بدانیم

برین چند سال قبل مرد من هور هم هر روز به او فکر می‌کنم این شاید برای بعضی‌ها عجیب باشد آخر او فقط یک حیوان بود تا این حال، ما وجود اینکه زندگی من، از جهات مهم، الان بهترین زندگی‌ای است که تا به حال داشته‌ام، فکر می‌کنم به موجودی ضعیف بدل شده‌ام توضیحش واقعاً سخت است، و من تا مدت‌ها دلیل آن را